

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شایه: 1735-739X

دوره ۱۱، شماره ۴ (پیاپی ۶۲)، تابستان ۹۹

چالش نظم هژمونیک، ثبات و موازنه در خاورمیانه؛ رویکرد و همکاری ایران و روسیه

علیرضا نوری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

چکیده

هدف این مقاله بررسی چالش نظم هژمونیک در خاورمیانه و تأثیر همکاری ایران و روسیه در بازتعریف نظم و ثبات راهبردی از طریق موازنه با تمرکز بر بحران سوریه است. طی سال‌های اخیر نظم امریکامحور در منطقه با چالش مواجه شده و به تبع آن ثبات راهبردی و موازنه مرتبط با آن نیز با تغییر روبه‌رو بوده‌اند. ایران و روسیه چه به‌صورت منفردانه یا ائتلاف تاکتیکی در این چالش و تغییر تأثیرگذار بوده‌اند. این مقاله با نگاه رئالیستی به مفاهیم، نظم، ثبات و موازنه و با رویکرد سیستمی و توجه به ارتباط متقابل این مفاهیم در سطوح و مناطق مختلف، همکاری دو کشور در این زمینه را بررسی می‌کند. هرچند در بسیاری متون، نظم و ثبات راهبردی در سطح کلان و در چهارچوب «سیاست قدرت‌های بزرگ» بررسی شده، اما این مقاله با تأکید بر تحول در روابط بین‌الملل و این دو مفهوم، ضمن تمرکز بر تعریف پیچیده و چندلایه این مفاهیم در خاورمیانه، تأکید دارد نظم و ثبات در این منطقه ضرورتاً با توافق یا موازنه قدرت‌های بزرگ تأمین نمی‌شود و قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران با اثرگذاری بر موازنه به‌صورت خودیاور یا با تعامل با قدرت‌های بزرگ بر نظم و ثبات تأثیرگذارند. براین اساس، مقاله تصریح دارد، همکاری ایران و روسیه برای موازنه‌سازی در سطح کلان در مقابل رویکرد و عملکرد بی‌ثبات‌ساز امریکا و در سطح منطقه‌ای با تأکید بر موازنه گسترده منطقه‌ای در تعدیل نظم و تأمین ثبات راهبردی موثر است. گرچه سیاست مسکو در این خصوص محدودیت‌هایی برای تهران ایجاد می‌کند، اما برخی ابعاد آن از جمله بازدارندگی در برابر امریکا و متحدان آن در راستای منافع تهران است.

واژگان کلیدی: ایران، روسیه، امریکا، خاورمیانه، نظم هژمونیک، ثبات راهبردی، موازنه منطقه‌ای.

صفحات: ۱۰۸-۷۷

* استادیار گروه علوم

سیاسی و روابط بین‌الملل
دانشگاه شهید بهشتی.

ar_noori@sbu.ac.ir

مقدمه

خاورمیانه طی سال‌های اخیر با تحولات مهمی چون بهار عربی و بحران سوریه، تضعیف توان امریکا در حفظ و پیشبرد نظم مطلوب خود در منطقه و ظهور بازیگران جدیدی که به دنبال تقویت نقش و گرفتن سهم بیشتر از مدیریت منطقه هستند، مواجه بوده است. این تحولات مولفه‌های مختلف نظم هژمونیک در منطقه از جمله ثبات و موازنه را زیر تأثیر قرار داده‌اند. این چالش و تجمیع بحران‌ها مختلف از جمله عدم توسعه اجتماعی-اقتصادی، بحران هویت، دولت‌های ضعیف و شکست خورده، تشدید تهدیدات نامتقارن از جمله تروریسم فرامنطقه‌ای، تقابل‌های نیابتی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، دخالت خارجی و تشدید معمای امنیت کارکرد ساخت‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی را با مشکل مواجه کرده است.

ایران و روسیه بازیگران نوظهوری در این فضای جدید هستند که به‌ویژه بعد از همکاری نظامی در سوریه تغییرات ملموسی در سیاست خاورمیانه‌ای خود از وضعیت منفعل به فعال داده و بر آن شده‌اند تا از طریق ایجاد موازنه مثبت بر مفاهیم نظم و ثبات راهبردی در منطقه تأثیر گذاشته و منافع بلندمدت خود را از این طریق تأمین کنند. ایران به دلیل نقش منطقه‌ای خود از یک سو و روابط خاص با امریکا از سوی دیگر، خواسته و ناخواسته درگیر مسائل موازنه و ثبات در خاورمیانه است. روسیه نیز با فهم پیوستگی ثبات و بی‌ثباتی در خاورمیانه، حوزه «سی‌ای‌اس» و مرزهای خود، وارد معادلات ثبات و موازنه در این منطقه شده است. هرچند دو کشور اهداف مختلفی را در خاورمیانه دنبال می‌کنند و تعامل آنها بیش از منافع مشترک، بر منافع موازی ابتناء یافته، اما درک پیامدهای بی‌ثباتی، آنها را به همکاری در مقابل این تهدید مشترک متمایل کرده است.

این همکاری تحول مهمی در خاورمیانه محسوب می‌شود و تبعات ملموسی بر نظم، موازنه و ثبات (در معنی گسترده آن) به‌ویژه در سوریه داشته است. متغیر امریکا در شکل‌گیری این همکاری نقش محوری دارد. براین اساس،

از یک سو، همکاری خاورمیانه‌ای تهران و مسکو با رویکرد سلبی در چهارچوب مواجهه کلان آنها با امریکا تفسیر می‌شود که طی آن، دو کشور با رویکرد تجدیدنظرطلبانه فعال به دنبال تثبیت موازنه و ثبات مطلوب خود از طریق تقابل و تضعیف امریکا بوده‌اند. از سوی دیگر، آنها با رویکرد ایجابی به دنبال ایجاد موازنه و ثبات راهبردی در منطقه با تعریف جدید و با نقش و سهم مدیریتی بیشتر خود هستند. تحقق این هدف به طور طبیعی با محدود شدن توان بازی امریکا در منطقه همراه خواهد بود. پیشنهادات مشابه ایران و روسیه برای ایجاد نظم امنیتی جدید در خلیج فارس مثالی از تلاش ایجابی در این زمینه است.

ایران و روسیه ضمن توجه به ضرورت‌ها و منافع حاصل از همکاری، تأمین موازنه و ثبات را با ابزارهای مختلف در دو سطح منطقه‌ای و کلان بین‌المللی در دستور دارند. آشفتگی منطقه از جمله بی‌ثباتی در سوریه، عراق، یمن، لیبی، خلیج فارس و خصوصاً تضعیف امریکا و اروپا در منطقه عواملی هستند که بستر مداخله‌گری و نقش‌آفرینی بیشتر تهران و مسکو به‌عنوان بازیگران هم‌چالش‌گر و هم‌روندساز را فراهم آورده‌اند. در عین حال، به‌رغم برخی دستاوردها، همکاری منطقه‌ای دو کشور محدودیت‌هایی نیز دارد که باید به آنها توجه داشت. این محدودیت‌ها از جمله واکنش امریکا و متحدان آنها از یک سو و سیاست‌ها، اهداف و منافع متفاوت و گاه متضاد از سوی دیگر، به دو کشور اجازه توسعه همکاری‌ها از سوریه به سایر کشورها و مناطق را به راحتی نمی‌دهد.

براین اساس، سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که همکاری ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ در موضوع موازنه چگونه می‌تواند بر وضعیت نظم و ثبات راهبردی در خاورمیانه موثر باشد؟ آیا اساساً ارتباطی بین همکاری موازنه‌ساز ایران و روسیه با ثبات راهبردی در منطقه وجود دارد؟ سیاست روسیه در این خصوص چه منافع و مضاری برای ایران دارد؟ فرضیه اصلی این است که با تحول در روابط بین‌الملل و مفاهیم

نظم و ثبات راهبردی، همکاری یک قدرت منطقه‌ای (ایران) با یک قدرت بزرگ (روسیه) برای تأمین نظم و ثبات راهبردی از طریق موازنه نه تنها ممکن، بلکه ضروری نیز می‌باشد. نمود موفق این همکاری در سوریه مشهود است که طی آن تهران و مسکو توانسته‌اند با موازنه‌سازی در برابر امریکا به تحقق نظم متعادل‌تر و ثبات پایدارتر راهبردی در منطقه کمک کنند. در عین حال، دیدگاه‌ها، ابزارها و سیاست متفاوت روسیه در زمینه موازنه و ثبات، به‌عنوان مثال، تمایل آن به همکاری با امریکا در سطح کلان برای تأمین ثبات راهبردی و تأکید آن بر سیاست چندبرداری در سطح منطقه‌ای باعث تحدید فضای بازی ایران می‌شود. اما، ثبات حاصل از این سیاست از یک سو و نیاز مسکو به همکاری با ایران برای تأمین موازنه و ثبات از سوی دیگر، سبب تقویت منافع تهران خواهد شد.

چهارچوب نظری

نظم، ثبات و موازنه از مفاهیم اساسی در سیاست بین‌الملل هستند که به انحاء مختلف برقرار شده و روندهای متفاوتی را شکل می‌دهند. شاکله اصلی نظم به معنی ترتیبات قدرت تغییر مداومی را در نظام بین‌الملل تجربه کرده و مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن نیز با تغییر مواجه می‌شود. بر این اساس، توضیح ابعاد و مولفه‌های مختلف نظم با تکیه بر یک پارادایم (واقع‌گرایی یا لیبرالیسم یا نظریه‌های انتقادی) به راحتی ممکن نیست. مفهوم مورد نظر این مقاله از نظم یعنی نظم هژمونیک نیز از این قاعده مستثنی نیست. هر چند بنیان این مفهوم در تعریف اولیه گرامشی مبتنی بر سلطه یک هژمون بر سیستم از طریق زور حفظ شده، اما ترتیبات و ابعاد آن متحول شده است.

در تعاریف اولیه عموماً بر ایجاد نظم از طریق کاربست ابعاد سخت قدرت تأکید می‌شود. از جمله رابرت گیلپین در تئوری ثبات هژمونیک خود با رویکردی رئالیستی بر این تأکید است که وجود و اراده یک

قدرت برتر در ایجاد و اعمال کالاهای عمومی به ویژه ثبات راهبردی مولفه بسیار مهم در نظم بین الملل است. توانمندی های زیاد دولت برتر به آن اجازه ایجاد روندها و نهادها برای اعمال مدیریت هژمونیک بر عرصه بین الملل را می دهند. درعین حال، این دولت به دنبال شکل دادن به ساختار سیاست بین الملل به نفع خود است که می تواند از طریق جنگ نیز حاصل شود (Nexon and Neumann 2018: 665). در مقابل، رابرت کوهن با رویکرد نولیبرالیستی و فاصله گرفتن از مفهوم دولت محور نظم هژمونیک، وجود ساختارها و نهادها را پیش نیاز مهمی برای برقراری چنین نظامی می داند و تأکید دارد این ساختارها حتی بعد از افول هژمون نیز می توانند از طریق همکاری جمعی دولت ها نظم هژمونیک را تداوم بخشند.

در سوی دیگر، رابرت کاکس و استفان گیل نظریه قدرت ساختاری هژمونیک را با الهام از گرامشی و تأکید بر الگوهای ارتباطی ساختاری و سیستمی مطرح می کنند. از این نظر، نظم هژمونیک پدیده ای تدریجی است که در طول زمان از روندهای کوچک تا یک ساختار نظام مند بزرگ تکامل می یابد. در این راستا، هرچه ایدئولوژی و الگوهای ارتباطی در این نظم مشروعیت و پذیرش بیشتری یابند، نظم از استحکام و دوام بیشتری برخوردار خواهد بود (Wojczewski 2018: 35). جان اگنیو تعریفی جدید از نظم هژمونیک را برخلاف سه دیدگاه قبلی که دولت محور و سلسله مراتبی هستند، مطرح و از موضعی انتقادی بر اینکه این نظم محصول عملکرد نیروهای اجتماعی است، تأکید دارد (افضلی و دیگران ۱۳۹۶: ۵۸). در حال، آنچه این چهار دیدگاه را به هم نزدیک می کند، تأکید بر ثباتی و بی ثباتی است که می تواند ناشی از عملکرد هژمون باشد و عموماً سطح تحلیل آنها بین الملل و راهبردی است. در این مقاله، بر این وجه تأکید می شود.

تعاریف مختلفی از ثبات راهبردی و راهکارهای تأمین آن به ویژه از طریق

موازنه ارائه شده و تحلیل گران از دیدگاه‌های مختلف این اصطلاح را تعریف کرده‌اند. این تعاریف در گذشته محدود به سطح کلان روابط بین الملل و روابط قدرت‌های بزرگ بوده، اما با تغییر مفاهیم و تحول در روابط بین الملل جامعیت بیشتری یافته است. براین اساس، تعاریف ثبات راهبردی از تلاش برای موازنه سخت از طریق تسلیحات و ذراتخانه‌های هسته‌ای تا مساعی جهت مدیریت بحران‌های حاد سیاسی متفاوت است که می‌توان آنها را در سه قالب کلی تقسیم کرد:

تعریف محدود؛ فقدان محرکه‌هایی که باعث استفاده یا تلاش برای دستیابی به توانمندی‌های اتمی می‌شوند.

تعریف گسترده؛ فقدان زمینه‌ها و دلایلی که باعث تقابل مسلحانه بین قدرت‌های هسته‌ای می‌شوند.

تعریف گسترده‌تر؛ وجود محیط امن منطقه‌ای یا جهانی همراه با روابط مسالمت‌آمیز و هماهنگ (Acton 2013: 117-118).

تعاریف اول و دوم از ثبات راهبردی تسلیحات محور بوده و ریشه در فضای جنگ سرد دارند. تأمین ثبات راهبردی در این دو تعریف معطوف به تصمیمات و روابط دو طرف در زمینه‌هایی چون توسعه سامانه‌های نظامی، آرایش نیروها و کنترل تسلیحات برای کاهش محرکه‌های اقدام یک طرف به ضربه اول (هسته‌ای) هستند. در این معنی، ثبات ناشی از موازنه و بازدارندگی دوجانبه و نه ثبات راهبردی در معنای وسیع آن است (Foerster 2018: 3). درعین حال، تأکید می‌شود که ضرورتاً برابری اتمی ضامن ثبات نیست. بلکه، ثبات مفهومی مترتب بر اثر متقابل بوده و زمانی امکان‌پذیر است که طرفین دارای توانایی معتبر برای اعمال ضربه دوم نیز باشند (Garcia 2017: 354-355).

بر همین اساس، تعریف دوم با تأکید بر متنوع شدن ابزارها و بازیگران مرتبط با ثبات راهبردی، به‌ویژه پیچیدگی‌های دور دوم هسته‌ای و متکثر شدن بازیگران هسته‌ای، تعریف گسترده‌تری از ثبات راهبردی ارائه می‌کند.

این تعریف همچنین گذار به نظم چندقطبی و مشکل‌تر شدن برقراری ثبات راهبردی به دلیل افزایش ارتباطات و وابستگی‌های متقابل و به تبع آن، بروز زنجیره‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها در ارتباط با ثبات و بی‌ثباتی راهبردی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد (Garcia 2017: 360). هرچند تعریف دوم گسترده شده، اما همچنان تسلیحات/اتمی محور است و بر معادلات قدرت‌های بزرگ تمرکز دارد. لذا انطباق آن با شرایط جدید مشکل است. چراکه در وضعیت جدید، ثبات و بی‌ثباتی راهبردی ضرورتاً با موضوعی چون مسابقه تسلیحاتی، ثبات بازدارندگی و بحران ثبات تعریف نمی‌شوند (Roberts 2017: 63).

این شرایط پویا و پیچیده در تعریف سوم مورد توجه قرار گرفته است. این تعریف بر تغییر سیاست و امنیت بین‌الملل و افزایش و تنوع تهدیدات و خطراتی تأکید دارد که می‌توانند ثبات راهبردی را زیر تأثیر قرار دهند. لذا بر بازتعریف این مفهوم برای پوشش مسائل، موضوعات و تهدیدات جدید در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی زیست‌محیطی تصریح دارد (Walton and Gray 2013: 93). اشاعه سلاح‌های هسته‌ای به قدرت‌های متوسط، جنگ‌ها و بحران‌های محلی و منطقه‌ای که پتانسیل سرایت به عرصه بین‌الملل را دارند و تهدیدات نامتقارن چون تروریسم بین‌الملل از این موضوعات هستند. تعریف جدید در شرایط گذار نظم‌های منطقه‌ای و بین‌الملل به نظم جدید و تشدید وابستگی و آسیب‌پذیری متقابل میان کشورها اهمیت بیشتری یافته است. ثبات راهبردی در تعریف جدید ایستا نیست، بلکه در شرایط دیالکتیک، پویا و نسبی و در محیطی از تهدیدات متنوع و دائم عینیت می‌یابد. برای مثال، بحران‌های اقتصادی، رشد ملی‌گرایی و حتی بحران مهاجران می‌توانند با تأثیرگذاری بر شرایط بلندمدت سیاسی و امنیتی به‌عنوان تهدیدی برای ثبات راهبردی باشند.

با توجه به اینکه این چالش‌ها می‌توانند منشأهای متفاوتی داشته باشد، لذا شیوه‌های تأمین ثبات راهبردی نیز در تعریف جدید متفاوت و متنوع است. در عین حال، موازنه ابزاری مشترکی است که تعاریف قدیم و جدید بر آن

به‌عنوان راهکاری موثر برای ایجاد ثبات و ممانعت از بی‌ثباتی راهبردی تأکید دارند. در این رابطه، نظریه موازنه به دنبال توضیح شرایطی است که طی آن دولت‌ها با اتخاذ راهبرد موازنه به دنبال تأمین امنیت خود و درعین‌حال، برقراری ثبات راهبردی هستند. در این معنی موازنه کالایی عمومی است که می‌تواند به خیر عموم از جمله حفظ نظام دولت‌های حاکمیت‌دار و همچنین ثبات راهبردی کمک کند (Wu 2017: 810).

در چهارچوب تعریف اول، تحقق ثبات راهبردی منوط به موازنه توانمندی‌های راهبردی شوروی و امریکا بود، به نحوی که محرکه‌ای برای اعمال ضربه اول وجود نداشته باشد (Platte and Robinson 2018: 146). والتز تأکید دارد که سیستم موازنه سامانه خودکاری است که با دستکاری دولت‌ها برقرار نشده و همانند اصل بازار آزاد به‌صورت خودکار بین دولت‌ها جاری می‌شود. در این دیدگاه، نیازی به قدرت موازنه‌گر (از جمله هژمون) نیست. درعین‌حال، کلاود ضمن تأیید نسبی این دیدگاه، تصریح می‌کند که برای برقراری موازنه و ثبات پایدار نیاز به دیپلماسی چندجانبه پیشرفته میان کشورها است. او بر مفهوم موازنه نیمه‌خودکار تأکید دارد که طی آن در صورت برهم خوردن موازنه نیاز به موازنه‌گرهایی برای اعاده تعادل است (Sheehan 2004: 67). در مقابل، دیدگاه‌هایی وجود دارد که با رد خودکار و نیمه‌خودکار بودن نظام موازنه تأکید دارند، موازنه به‌خودی‌خود شکل نگرفته و نیاز به تلاش دولت‌ها و اقدامات مشخص موازنه‌گرها برای ایجاد موازنه است. بنا به تأکید مرشایمر، عدم موازنه می‌تواند منجر به جنگ و به خطر افتادن ثبات شود. لذا از نظر او، موازنه یکی از راهکارهای مهم تأمین ثبات و امنیت است که یا به‌صورت درونی با اتکاء به منافع خودیاور یا به‌صورت بیرونی از طریق ائتلاف‌سازی خارجی یا احاله مسئولیت انجام می‌شود (Toft 2005: 385).

طبق تعریف دوم و نظر به پیچیدگی‌های فزاینده عرصه بین‌الملل، موازنه خودکار و منفردانه نمی‌تواند کاربست داشته باشد و الگوی موازنه راهبردی میان قدرت‌های بزرگ برای تأمین ثبات یا بازدارندگی راهبردی پایدار نیز

کفایت نمی‌کند. در این چهارچوبه، باید از ابزارهای متنوع‌تر برای ثبات راهبردی استفاده شود. پیش‌نیاز این امر، پذیرش محدودیت‌های قدرت‌های بزرگ از یک سو و ضرورت همکاری آنها در فضای گسترده امنیت بین‌الملل از سوی دیگر است. بر این اساس، قدرت‌های بزرگ باید علاوه بر موازنه سخت، سایر انواع موازنه از جمله موازنه نرم و منافع را نیز در نظر داشته باشند و از این طریق ضمن ممانعت از تنش میان خود، زمینه همکاری برای تأمین ثبات راهبردی در سطح بین‌الملل را فراهم آورند (Albaret 2014: 23). در این مفهوم، ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های گسترده (البته میان قدرت‌های بزرگ) بیش از تعریف اول مورد توجه است. اساساً پویایی فزاینده تحولات بین‌الملل، وابستگی و آسیب‌پذیری متقابل در حوزه‌های مختلف و امکان سرریز شدن سریع تهدیدات از حوزه‌های محلی و منطقه‌ای به عرصه بین‌الملل قدرت‌های بزرگ را مجبور می‌کنند که همکاری را به بازی صفر ترجیح داده، حداقل برای حفظ ثبات راهبردی توافق کنند. واقعیت‌ها نشان می‌دهند همکاری آنها در این حوزه مصادف با امنیت و ثبات بیشتر و در مقابل، عدم همکاری با تنش، چالش و بی‌ثباتی بیشتر همراه خواهد بود.

طبق تعریف سوم، به تبع افزایش پیچدگی‌ها و چالش‌های روابط و امنیت بین‌الملل و تحول در مفهوم ثبات راهبردی، ابزارهای تأمین این مهم از جمله موازنه نیز پیچده و متنوع می‌شود. در این چهارچوب، تأمین ثبات راهبردی تنها با موازنه یا توافق قدرت‌های بزرگ ممکن نیست و همکاری آنها با قدرت‌های منطقه‌ای و متوسط برای تحقق این منظور بیش از پیش ضرورت می‌یابد. حتی با توجه به اینکه بی‌ثباتی راهبردی می‌تواند ناشی از رقابت/تقابل تنش‌زای قدرت‌های بزرگ، مسئولیت‌ناپذیری راهبردی یا اقدامات بی‌ثبات‌ساز آنها باشد، لذا تأمین ثبات راهبردی از طریق تعامل قدرت‌های بزرگ و میانی برای موازنه‌سازی نیز مورد توجه است. لذا در چهارچوب تعریف سوم به طور نسبی فضای مانور بیشتری برای قدرت‌های منطقه‌ای برای مداخله در تحقق ثبات راهبردی از طریق موازنه ایجاد می‌شود. از این

منظر، همکاری قدرت‌های بزرگ با قدرت‌های منطقه‌ای برای موازنه ضرورتاً به معنی سیاست دنباله‌روی قدرت میانی از قدرت بزرگ یا احاله مسئولیت یا اقدامات نیابتی از سوی قدرت بزرگ به قدرت میانی نیست، بلکه می‌تواند نوعی ائتلاف تاکتیکی برای هدف مشترک یعنی موازنه برای ثبات راهبردی باشد. همچنانکه اشاره شد، این مقاله به دنبال تحلیل نوع همکاری است.

چالش نظم هژمونیک در خاورمیانه

خاورمیانه در چندین دهه اخیر با نظامی برون‌ساخته مترتب بر دخالت قدرت‌های بزرگ مدیریت شده است. عدم انطباق این نظم با واقعیت‌های منطقه یکی از عوامل مهم بی‌ثباتی و مانعی مهم برای برقراری نظم پایدار درون‌زاد بوده است. در این شرایط، عوامل گوناگون در سه سطح داخلی از جمله ناهمگونی‌های اجتماعی، نژادی و مذهبی، دولت‌های ناکارآمد و نفوذپذیر، چرخش پرتنش نخبگان و توزیع نامتناسب قدرت و ثروت؛ در سطح منطقه‌ای نارضایتی از موازنه قوای منطقه‌ای، رقابت برای برتری منطقه‌ای و فقدان اجماع بر سر الگوی نظم منطقه‌ای؛ و در سطح بین‌المللی مداخله و تلاش برای نفوذگذاری خارجی سبب چالش، تنش و بی‌ثباتی مستمر بوده‌اند. در سال‌های اخیر ترکیب عوامل در این سه سطح ضمن تشدید تنش سبب تغییر نقش‌ها، موازنه‌ها و وضعیت ثبات در منطقه شده است. انباشت چالش‌ها سوق به تغییرات سیستمی از جمله تغییر نظم‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای دارد. نشانه‌های این تحول در تغییر مولفه‌های نظم منطقه‌ای از ساخت قدرت تا کارگزار و الگوهای هنجاری و ارتباطی دیده می‌شود.

در یک سو، با تضعیف نظم یک‌چندقطبی پساجنگ سرد، ترتیبات قدرت و موازنه قوا در زیرمناطق از جمله خاورمیانه که اساساً با تعریف غرب و طبق منافع قدرت‌های غربی به‌ویژه امریکا شکل گرفته زیر سؤال رفته است. با تضعیف موقعیت امریکا و بازتوزیع قدرت در سطح بین‌الملل و متنوع شدن مراکز قدرت، نظم بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای از جمله در خاورمیانه

نمی‌توانند بر محوریت یک قدرت شکل بگیرند و این نظم چه در سطح کلان و چه منطقه‌ای در حال متکثر شدن است. این امر باعث تغییر ترتیبات قدرت و آرایش نیروها و به تبع آن موازنه‌های جدید می‌شود. براین اساس، ساخت قدرت در خاورمیانه که تا با محوریت غرب/ امریکا تعریف می‌شده، با مقاومت و تلاش‌هایی برای تغییر روبه‌رو است. گرچه تغییر ساختار سیاسی و امنیتی امریکاساخته در منطقه به‌راحتی امکان‌پذیر نیست، اما گذار به ساخت قدرت و موازنه جدید و بی‌ثباتی ناشی از آن ناگزیر است. لذا در محاسبات جدید در خصوص خاورمیانه باید به انتقال منطقه به نظم جدیدی که امریکا و متحدان آن نه طیف برتر، بلکه بخشی از معادلات خواهند بود، توجه شود. فرآیند این تغییر باعث تغییر در نقش‌های کارگزارانه نیز شده است. با فروپاشی شوروی، امریکا تبدیل به کارگزار اصلی نظم دوره پساجنگ سرد شد و در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه به موقعیت برتر دست یافت. این کشور طی چند دهه منفردانه یا به کمک متحدان خود مداخله‌گرایی اثرمندی بر روندهای اصلی در منطقه داشته. اما این موقعیت طی سال‌های اخیر تضعیف شده است. سردرگمی راهبردی، عدم توان پیشبرد اهداف، کاهش توان روندسازی و مدیریت روندها، اختلاف با متحدان و مهم‌تر از همه مقاومت موثرتر بازیگران مخالفت و رقیب از نشانه‌های تضعیف کارگزاری برتر امریکا در خاورمیانه هستند. تحلیل بسیاری از جمله اجماع کارشناسان موسسه بروکینگز بر این است که به حتم نفوذ واشنگتن در منطقه رو به کاهش است (Gause 2019b: 12). تحولات میدانی نیز نشان می‌دهد که روند بازنگری حضور و دخالت امریکا در منطقه که از دوره اوباما شروع شده، با آهنگی مشابه در دوره ترامپ در حال پیگیری است (هرچند رسماً اشاره نمی‌شود). در سوی دیگر، کارگزار دیگر و متحد مهم امریکا یعنی اروپا نیز بیش از پیش در مشکلات داخلی خود گرفتار آمده و از مداخله اثرگذار آن در منطقه به نحو محسوسی کاسته شده است. بحران کرونا، مشکلات اقتصادی و تشدید اختلافات بروکسل با واشنگتن در خصوص مسائل مختلف از جمله ناتو،

برجام، سوریه و فلسطین-اسرائیل، مزیدی بر ضعف و کاهش فضای بازی اروپا بوده‌اند. در این بین، بازیگران مخالفی که تا پیش از این در برابر برتری امریکا منفعل بوده یا مقاومت اثرگذاری نداشته‌اند، در حال تعریف نقش‌های جدید و مداخله موثرتر در روندهای خاورمیانه و پر کردن خلأ امریکا و اروپا هستند. از این جمله روسیه است که طی بحران سوریه خود را کارگزاری تعریف کرده که نه تنها توان موازنه در برابر امریکا را دارد، بلکه می‌تواند روندساز نیز باشد. چین نیز هرچند در مقایسه با روسیه تمایلی به دخالت تشریفات ندارد، اما تشدید تقابل آن با امریکا در دوره ترامپ می‌تواند با دخالت بیشتر آن در خاورمیانه برای به دست آوردن برگه‌های جدید چانه‌زنی همراه باشد. در عمل نیز این کشور روابط اقتصادی و دیپلماتیک خود در سراسر منطقه را گسترده و با توسعه بیشتر این منافع دخالت آن در مسائل آتی خاورمیانه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (Jones 2019: 1).

اما مهم‌تر اینکه، برخلاف گذشته که بسیاری از امور منطقه در چهارچوب معادلات قدرت‌های بزرگ شکل می‌گرفت، اکنون بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران نیز به توان تأثیر مشخصی دست یافته و نقش کارگزاری آنها به‌راحتی قابل نادیده گرفتن نیست. با تحولات بیشتر در عرصه بین‌الملل از جمله منطقه‌ای شدن این عرصه، بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل و مصر نیز نقش‌های کارگزارانه بیشتری در خاورمیانه به عهده می‌گیرند. حتی کشورهای کوچکتر از جمله قطر نیز در برخی موضوعات می‌توانند نقش آفرینی کنند و حوثی‌های یمن هم در مواجهه با عربستان و امارات نشان داده‌اند که برخلاف گذشته کارگزاری آنها قابل اغماض نیست. در این شرایط، متنوع شدن مقوله کارگزاری روندهای متفاوتی را در خاورمیانه شکل می‌دهد که به سادگی گذشته نیستند. مجموعه این بازیگران از ابزارهای مختلف متقارن و نامتقارن برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند.

عنصر دیگر نظم منطقه‌ای در خاورمیانه که با تغییر مواجه شده، الگوهای هنجاری است. الگوی هنجاری مسلط در این منطقه طی دهه‌های اخیر

«ذهنیت و اعتقاد» به برتری امریکا و توان غیرقابل چالش آن در تعریف معادلات در منطقه بوده، اما این الگوی در سال‌های اخیر تغییر کرده است. در شرایط جدید، «اعتقاد و اعتماد» به توان امریکا و موقعیت برتر آن در تعریف ساخت قدرت، مکانیسم‌های نظم‌دهنده و دخالت موثر در امور خاورمیانه هم در میان مخالفین و هم بین برخی متحدان کنونی و پیشین آن از جمله ترکیه و مصر مورد تردید قرار گرفته است. در مقابل، هنجار «مقاومت» و «اعتقاد و باور» به امکان مخالفت با خواسته‌ها و سیاست‌های امریکا هم از سوی کشورهای منطقه از جمله ایران و هم از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله روسیه تقویت شده است. در این راستا، این «ذهنیت» در منطقه در حال گسترش است که می‌توان روندهایی را بدون امریکا یا حداقل «در کنار امریکا» رقم زد. همچنین این «باور» که روندسازها و موازنه‌گرهای جدید توان تعریف ترتیبات جدید سیاسی، اقتصادی و امنیتی در منطقه را بدون امریکا (یا حداقل در کنار امریکا) را دارند، در حال تبدیل شدن به یک هنجار است. براین اساس، ذهنیت و عینیت مدیریت هژمونیک خاورمیانه در موضوع حکومت‌مدارای جهانی بیش از این کاربست ندارد (Gause 2019a: 586).

دیگر مولفه نظم یعنی الگوهای ارتباطی و رفتاری از جمله اشکال «دوستی، موافقت و همگرایی» از یک سو و «دشمنی، رقابت و تقابل» از سوی دیگر نیز در خاورمیانه در دو سطح روابط درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با تحول مواجه شده است. الگوهای ارتباطی سه دهه اخیر بر محوریت غرب/امریکا شکل می‌گرفته و این الگو در موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی به مخالفین یا موافقین غرب/امریکا محدود می‌شده است. موافقین امریکا که شامل بسیاری از کشورهای منطقه می‌شوند، با تأکید بر «همراهی» با امریکا و «تقابل» با دشمنان آن، الگوی ارتباطی خود در سیاست خارجی را به عنوان تابعی از الگوی تعریف شده از سوی واشنگتن تعریف می‌کرده‌اند. در مقابل، مخالفین امریکا هرچند بر «تقابل» با این کشور و متحدان آن تأکید داشته‌اند، اما در عمل توان یا جرأت مقابله جدی و به چالش کشیدن الگوهای ارتباطی

تعریف شده از سوی امریکا را در خود نمی‌دیدند. با تحولات جدید در منطقه به‌ویژه تضعیف واشنگتن، الگوهای ارتباطی نیز تغییر کرده و متنوع‌تر شده است.

طی این تحول، از الگوی «دوستی، موافقت و همگرایی» با امریکا کاسته و «دشمنی، رقابت و تقابل» با واشنگتن بیشتر شده است. تأکید بیشتر مخالفین امریکا از جمله ایران و روسیه بر مخالفت و مقاومت در برابر واشنگتن و متحدان آن، بروز اختلاف بین امریکا و متحدان پیشین آن از جمله ترکیه و مصر، تمایل به توسعه روابط با روسیه و چین از سوی کشورهای منطقه، دور شدن ترکیه از امریکا و نزدیک شدن آن به ایران و روسیه، تقویت بیشتر روابط درونی در محور مقاومت، جبهه‌گیری بیشتر در مقابل این محور در منطقه، بروز اختلاف میان متحدان امریکا از جمله میان قطر با سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و نزدیکی روابط برخی کشورهای عربی با اسرائیل نشانه‌هایی از تغییر الگوهای ارتباطی در منطقه هستند.

چالش‌گری ایران و روسیه بر نظم هژمونیک در خاورمیانه

در بین عناصر مختلف موثر در تغییر نظم در خاورمیانه، کارگزاران بیشترین سهم را دارند. به این معنا که با کاهش اثرمندی یک کارگزار و تقویت اثرگذاری دیگری، تغییر چهارچوبه و سایر مولفه‌های نظم (در دامنه‌های مختلف) دور از انتظار نیست. این تحول در خاورمیانه حال وقوع است. هرچند ایران و روسیه طی دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ به دلیل برخی مشکلات داخلی و فشارهای امریکا رویکردی عمدتاً منفعلانه و واکنشی به خاورمیانه داشتند، اما دو کشور در سال‌های اخیر با فرصت‌طلبی راهبردی از آشفتگی منطقه، بحران سوریه و تضعیف تدریجی امریکا نقش خود را از حالت انفعال به فعال تغییر داده‌اند. همکاری نظامی دو کشور در سوریه مطلع و نقطه عطف مهمی از این تغییر است. آنها از این طریق خود را بازیگران جدیدی تعریف کرده‌اند که از یک سو معادلات قدرت، الگوهای هنجاری و رابطه‌ای بر ساخته امریکا و کارگزاری

برتر آن را نمی‌پذیرند و از سوی دیگر، به دنبال تعریف نظم، ترتیبات و روندهای جدیدی هستند که منافع آنها را بیشتر تأمین کند.

به راحتی قابل انکار نیست که ایران و روسیه پس از ورود نظامی به سوریه توانسته‌اند موازنه و ساختار سنتی قدرت در منطقه که با محوریت امریکا بر ساخته شده بود را به چالش بکشند و روندی خارج از کنترل امریکا را تثبیت نمایند. مسکو با تلاش برای ائتلاف‌سازی جدید در منطقه از طریق ایجاد محوری گسترده با مشارکت کشورهای هم‌منافع از جمله ایران در صدد اثرگذاری بلندمدت بر ساخت قدرت در خاورمیانه است. ایران نیز که به دنبال تقویت موقعیت خود و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه است و منابع و توان خود برای تحقق این هدف و مقابله با «فشار حداکثری» امریکا را ناکافی می‌داند، ائتلاف با روسیه را گزینه‌ای موثر برای تقویت قدرت خود دانسته است. همچنانکه روندها نشان می‌دهد، همکاری ائتلافی دو کشور در سوریه در تغییر موازنه قوا در این کشور و منطقه به ضرر امریکا تأثیر داشته و نشان از رویکرد تجدیدنظرطلبانه آنها دارد.

اثرگذاری ایران و روسیه بر معادلات قدرت در سایر کشورهای منطقه از عراق تا لبنان، یمن و لیبی نیز مشهود است. هرچند رویکرد دو کشور ضرورتاً تهاجمی نبوده و به معنی تمایل به تقابل با امریکا و متحدان آن نیست، اما تجدیدنظرطلبی آنها ناگزیر در مقابل رویکرد برتری جوی امریکا قرار می‌گیرد. نظر به پیوستگی مسائل خاورمیانه با عرصه بین‌الملل، ایران و روسیه به نیکی می‌داند که به چالش کشیدن امریکا در این منطقه بر معادلات قدرت با واشنگتن در سایر موضوعات و جغرافیاهای بی‌تأثیر نیست و آنها از این طریق می‌توانند برگه‌های چانه‌زنی خود در مقابل واشنگتن افزایش دهند. از این جمله می‌توان به تقویت نقش ایران در روندهای سیاسی در عراق، لبنان، یمن و افغانستان اشاره کرد که مورد اذعان بسیاری بوده و از این طریق توانسته توان بازدارندگی در برابر رقبای منطقه‌ای خود از جمله اسرائیل و عربستان را ارتقاء بخشد (Khan and Zhaoying 2020: 250-251).

روسیه نیز با اقدام نظامی در سوریه و لیبی و همچنین مداخلات سیاسی از جمله در موضوع ایران و امریکا کارگزاری اثرمند و بیش از گذشته خود در خاورمیانه را مورد تأکید قرار داده است. تهران و مسکو ارتقاء نقش کارگزارانه خود در خاورمیانه را پیش‌درآمدی بر نقش‌یابی بالاتر در عرصه بین‌الملل می‌دانند. آنها در تقویت ذهنیت و عینیت تضعیف امریکا و تغییر راهبرد آن از «دخالت گسترده» به «دخالت حداقلی» (Wolf 2020: 94) در منطقه نیز موثر بوده‌اند. البته باید توجه داشت که در شرایط فعلی یکی از دلایل مهمی که باعث تقویت این نقش شده، نه ارتقاء قابل ملاحظه داشته‌های ذاتی دو کشور، بلکه تضعیف کارگزار برتر سنتی منطقه یعنی غرب/ امریکا بوده است. در سوی دیگر، ایران و روسیه نقش مهمی در به چالش کشیدن «اعتقاد و اعتماد» به برتری امریکا در منطقه داشته و مفهوم «مقاومت» و تجدیدنظرطلبی را به‌عنوان یک هنجار وارد سیاست خاورمیانه کرده‌اند. آنها این «ذهنیت» که واشنگتن از توانمندی‌های غیرقابل چالش برای تعریف روندها و کنترل موثر امور برخوردار است، را نیز به چالش کشیده‌اند. تقویت «اعتقاد و اعتماد» به هنجار «مقاومت» در برابر تحمیلات امریکا نیز اقدام مهم دیگر تهران و مسکو در تغییر الگوی هنجاری منطقه است. در این زمینه، ایران در حال تبدیل کردن «محور مقاومت» به الگوی هنجاری جدیدی در منطقه است. روسیه نیز با برجسته‌سازی الگوی دولت-محور/منفعت-محور به جای الگوی ارزش-محور تحمیل‌گرای امریکا، نه تنها برای شرکاء منطقه‌ای خود، بلکه برای برخی متحدین امریکا نیز جذابیت ایجاد کرده است. هرچند الگوهای هنجاری ایران و روسیه بُرد منطقه‌ای کمی دارند، اما طرفداران و تأثیر خاص خود را دارد.

تأثیر نسبی ایران و روسیه بر الگوهای رابطه‌ای در خاورمیانه به‌ویژه الگوی سنتی امریکا محور نیز قابل نادیده گرفتن نیست. این تأثیر را می‌توان از یک سو در رفتارهای خود ایران از جمله در راهبرد «دفاع فعال» آن در مقابل سیاست «فشار حداکثری» امریکا دید که در حمله موشکی آن به پایگاه نظامی

عین‌الاسد امریکا در عراق، سرنگونی پهبادهای امریکایی و جسارت بیشتر آن برای مقابله نامتقارن با امریکا و متحدان آن نمود داشته است. این تأثیر ازسوی دیگر، در نقش ایران در تغییر نسبی الگوی رفتاری برخی کشورهای منطقه از جمله عراق، سوریه، یمن و برخی نیروهای تأثیرگذار منطقه از جمله حزب ا... و حماس قابل مشاهده که تهران آن را در قالب مفهومی «محور مقاومت» تعریف کرده و به پیش می‌برد.

روسیه نیز که تا پیش از این در خود توان تأثیرگذاری بر رفتار کشورهای منطقه به‌ویژه متحدان امریکا را نمی‌دید، علناً برای اخلال و تضعیف روابط امریکا با کشورهای منطقه تلاش می‌کند. مسکو در عمل نیز با اثرگذاری بر رفتار خارجی برخی کشورها از جمله ایران، سوریه، ترکیه، مصر، لیبی و ... در تغییر الگوی رابطه‌ای امریکامحور در منطقه تأثیرگذار بوده است. نمونه این مسئله را می‌توان در موفقیت نسبی آن در دور کردن ترکیه از محور امریکا و نزدیک کردن آن به محور خود، ایجاد ارتباط نزدیک با امارات و قطر یا ارائه پیشنهاد ایجاد ساخت امنیتی جدید در خلیج فارس مشاهده کرد (МИД представил ... 2019).
براین اساس، به تبع تأثیر ایران و روسیه بر الگوهای رابطه‌ای در خاورمیانه شاهد صف‌آرایی‌ها، ائتلاف‌سازی‌ها و محورسازی‌های جدیدی در منطقه هستیم که ضرورتاً با محوریت امریکا شکل نمی‌گیرند و مطلوب امریکا نیز نیستند.

رویکرد ایران و روسیه به ثبات در خاورمیانه

بر اساس آمارها، از سال ۲۰۰۰ بیش از یک‌سوم تنش‌های نظامی جهان در خاورمیانه رخ داده و این تعداد بعد از بهار عربی سال ۲۰۱۱ به حدود نیم افزایش یافته است. خاورمیانه از سال ۲۰۱۲ به لحاظ میزان کشته‌های درگیری‌ها از صحرای افریقا و جنوب غرب آسیا پیشی گرفته و به منطقه اول دنیا بعد از جنگ سرد تبدیل شده است. به لحاظ تاریخی

از سال ۱۹۷۰ یک سوم جنگ‌های بین دولتی و حدود چهل درصد جنگ‌های داخلی (با ماهیت بین‌المللی) در خاورمیانه اتفاق افتاده است. از سال ۲۰۱۱ نیز بیش از نیمی از اقدامات تروریستی در این منطقه حادث شده است (Mundy 2019: 540-541). عوامل مختلف داخلی و به‌ویژه مداخله‌گرایی خارجی در چرایی این مسئله دخیل هستند و ترکیب آنها خاورمیانه را به یکی از کانون‌های اصلی بی‌ثباتی در جهان تبدیل کرده است.

مشکل بزرگ این منطقه امکان تسری بی‌ثباتی‌ها و تهدیدها از یک کشور به سایر کشورها و حتی سایر مناطق است. این وضعیت سیال در بحران سوریه و تأثیر تحولات آن بر حوزه مدیترانه، دریای سیاه، افغانستان، اروپا و اوراسیای مرکزی مشهود است. با این ملاحظه، ثبات و در مفهوم کلان‌تر ثبات راهبردی موضوعی مهم در خاورمیانه است که کشورها و قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند و نتوانسته‌اند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. هرچند ثبات راهبردی در این منطقه به صورت سنتی امری مرتبط با قدرت‌های بزرگ و تحقق آن ناشی از موازنه یا توافق بین آنها ممکن دانسته می‌شده، اما گستردگی، بازتولید و سرایت بی‌ثباتی‌ها در منطقه نشان می‌دهد باید تعریف گسترده‌تری در نظر داشت. این تعریف همان تعریف پیش‌گفته سوم از ثبات راهبردی است که تأمین آن نیازمند توجه به هر دو سطح کلان بین‌المللی و منطقه‌ای است.

سطح کلان همچون تعریف سنتی مترتب بر موازنه و توافق میان قدرت‌های بزرگ است. روسیه بازیگری مهم در این سطح محسوب می‌شود که برای تحقق ثبات راهبردی ضمن تلاش برای موازنه در مقابل سایر قدرت‌های بزرگ از جمله امریکا، ملاحظات ضدهژمونیک خود را تعدیل کرده و تعامل و توافق با واشنگتن برای مدیریت روندها را نیز در نظر دارد. از این منظر، امریکا برای روسیه نه ضرورتاً یک رقیب/تهدید راهبردی، بلکه شریک راهبردی برای تأمین ثبات راهبردی نیز می‌باشد. همکاری برای مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و مقابله با تروریسم فرمانطقه‌ای از جمله

موضوعات مرتبط با ثبات راهبردی در خاورمیانه هستند که روسیه تمایل خود به همکاری با امریکا در این زمینه‌ها را بارها نشان داده است.

برنامه هسته‌ای ایران، تنش اعراب-اسرائیل، بحران سوریه و لیبی و تروریسم داعش از موضوعات مشخصی هستند که مسکو برای حل و مدیریت آنها با واشنگتن همکاری کرده است. از نگاه روسیه شکست یکجانبه‌گرایی امریکا در منطقه و سرایت بی‌ثباتی از خاورمیانه به عرصه بین‌الملل از عواملی هستند که همکاری میان قدرت‌های بزرگ را ضروری می‌کنند. از سویی، خاورمیانه بستری مناسب برای روسیه جهت معامله، توافق و تقابل با واشنگتن بوده، به نحوی که برخی بحران سوریه را عرصه‌ای برای جنگ نیابتی روسیه با امریکا می‌دانند (Droz-Vincent 2020: 14). از این منظر، اختلاف بین قدرت‌های بزرگ و عدم مسئولیت‌پذیری بین‌المللی آنها در موضوع امنیت و ثبات راهبردی موضوعات قابل تأملی هستند. این انتقاد از سوی ایران به امریکا وارد است. به اعتقاد تهران، امریکا با خروج از توافق برجام، کارشکنی در تثبیت امور در سوریه، حمایت یکجانبه از اسرائیل از جمله در معامله قرن و استفاده ابزاری و عدم مقابله جدی با داعش نشان داده که نه تنها بازیگر ثبات‌ساز نیست، بلکه عامل بی‌ثباتی نیز می‌باشد.

در این زمینه بین ایران و روسیه اشتراک نسبی دیدگاه وجود دارد. دو کشور پیامدهای بی‌ثبات‌کننده اقدامات واشنگتن در افغانستان، عراق، لیبی و سوریه را دلیلی بر نقش بی‌ثبات‌ساز امریکا در منطقه می‌دانند. کارشناسان روس مهندسی ژئوپولیتیکی، تحمیل الگوهای ارزشی به کشورهای منطقه به‌ویژه با کاربست زور و سیاست غیرمسئولانه تغییر نظام را از عوامل آشفستگی‌های فعلی در خاورمیانه می‌دانند (Viktorov 2019: 64). به اعتقاد دو کشور، بی‌ثباتی ناشی از تضعیف حاکمیت‌های ملی یکی از دلایل شکل‌گیری و توسعه تروریسم در منطقه است که امریکا چه با راهبرد صدور دموکراسی و چه با مداخله نظامی در آن دخیل بوده است. با این ملاحظه، ایران تأکید دارد برخلاف گذشته ثبات راهبردی تنها در چهارچوب محدود موازنه و

توافق قدرت‌های بزرگ قابل تحقق نیست و در شرایط جدید بدون همکاری قدرت‌های میانی و منطقه‌ای ثبات راهبردی تأمین نخواهد شد.

روسیه در این زمینه به طور نسبی با ایران موافق است و هرچند مسکو همکاری با واشنگتن برای تحقق ثبات راهبردی را ضروری می‌داند، اما با تأکید بر عدم مسئولیت‌پذیری راهبردی آن در این موضوع، بر ضرورت همکاری با قدرت‌های منطقه‌ای تأکید دارد. در این زمینه می‌توان به همکاری این کشور با ایران (و ترکیه) برای ثبات‌سازی در سوریه، همراهی آن با ایران برای حفظ برجام، تعامل با ایران در گفتگوهای امنیت منطقه‌ای (از جمله در موضوع افغانستان) (Noori 2019)، انتقاد آن از ترور سردار سلیمانی به‌عنوان اقدامی بی‌ثبات‌ساز (MIDRF: CISA ... 2020) و تأکید آن برای ضرورت تعریف نظم جدید امنیتی در خلیج فارس با مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای اشاره کرد. مسکو می‌داند پر کردن خلأ ناشی از تضعیف تدریجی امریکا و گذار خاورمیانه به نظم جدید با بی‌ثباتی همراه خواهد بود و قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران از ظرفیت مناسبی برای ثبات‌سازی در منطقه برخوردارند. در این بین، دیدگاه‌های ژئوپولیتیکی مشترک در کنار تجربه مثبت همکاری در سوریه می‌تواند زمینه مناسبی برای تعامل طرفین در خصوص ثبات منطقه‌ای و راهبردی در خاورمیانه باشد.

راهبرد موازنه در سیاست خاورمیانه‌ای ایران و روسیه

ایران و روسیه با رویکرد رئالیستی به سیاست بین‌الملل مهم‌ترین مولفه ثبات منطقه‌ای و راهبردی در خاورمیانه را وجود موازنه می‌دانند که به اعتقاد آنها طی سال‌های اخیر نامتوازن بوده است. ارزیابی کلان آنها در مورد چرایی این مسئله حداقل یک نقطه اشتراک دارد و آن اینکه غرب/امریکا تلاش کرده‌اند نظم و موازنه را به هر طریق ممکن حتی با اقداماتی چون «هرج و مرج هدایت‌شده» و تغییر نظام‌های سیاسی در کشورهای مختلف در راستای منافع خود تثبیت نمایند. به اعتقاد آنها، در این نظم و موازنه دستکاری‌شده،

تهدید و بی‌ثباتی بازتولید می‌شوند. به‌رغم آشکار شدن پیامدهای منفی این سیاست، امریکا بر حفظ برتری و موازنه مثبت به نفع خود و متحدان خود در منطقه تأکید دارد. در این رابطه در سند امنیت ملی امریکا تأکید شده که امریکا حضور نظامی خود در منطقه برای حفظ موازنه مطلوب را تقویت خواهد کرد (National Security Strategy ... 2017: 49).

این رویکرد در دوره ترامپ در قالب تلاش برای تقویت اتحادهای سنتی با کشورهای عربی، تقویت نظامی در منطقه به‌ویژه خلیج فارس، تشویق ایجاد ناتوی عربی، فشار بر نیروهای مقاوم از جمله ایران و تلاش برای مداخله در بحران‌های منطقه از سوریه تا عراق، افغانستان و یمن نمود داشته است. این سیاست با مخالفت و مقاومت ایران و روسیه مواجه و باعث صف‌بندی‌های جدید در منطقه شده است. در یک سو، امریکا و متحدان منطقه‌ای آن قرار دارند که به‌رغم ضعف، بر حفظ وضع وجود تأکید دارند. در مقابل، بازیگران تجدیدنظرطلب از جمله ایران و روسیه برآنند تا موازنه جدیدی برقرار سازند. البته این دو صف‌بندی کاملاً متصلب نیست و بازیگرانی چون ترکیه و مصر میان هر دو نوسان می‌کنند. در طیف کشورهای تجدیدنظرطلب نیز دیدگاه‌ها کاملاً یکسان نیست. روسیه در کنار موازنه سخت، به دنبال موازنه نرم و منافع نیز است، اما ایران بر موازنه سخت تأکید دارد. در این بین، اصرار واشنگتن بر استثناء‌گرایی زورمدارانه و تثبیت موقعیت برتر خود، ایران و روسیه را برای موازنه متعادل‌تر به هم نزدیک می‌کند.

آنها تا پیش از این به‌رغم نارضایتی، برتری غرب/ امریکا در موازنه منطقه‌ای را به اکراه یا اجبار می‌پذیرفتند. نمود این مسئله واکنش منفعلانه ایران و روسیه به جنگ عراق، موج اول بهار عربی و تهاجم ناتو به لیبی است. اما آنها با مقاومت مستقیم در سوریه نشان دادند که رویه گذشته بیش از این قابل پذیرش نیست و مایل به موازنه مثبتی هستند که ثبات بیشتر و منافع پایدارتری را برای آنها به ارمغان آورد. در واکنش به این رویکرد تجدیدنظرطلبانه است که امریکا در راهبرد امنیت ملی خود

ایران را متهم به دامن زدن به خشونت در منطقه و روسیه را متهم به مقابله با مزیت‌های ژئوپولیتیکی امریکا و تلاش برای تغییر نظم بین‌الملل به نفع خود می‌کند (National Security Strategy ... 2017: 26 & 49). موازنه‌سازی در سطح کلان بیشتر مربوط به روسیه و در سطح منطقه در مقابل متحدان امریکا سیاست مشترکی است که تهران و مسکو مشترکاً دنبال می‌کنند. این رویکرد در سوریه دنبال شد. مسکو از این طریق بر آن بوده تا مانع پیشرفت یکجانبه‌گرایی بی‌ثبات‌ساز واشنگتن شود که تبعات منفی آن از جمله به شکل گسترش تروریسم امنیت مستقیم روسیه را نیز زیر تأثیر قرار می‌دهد.

تلاش روسیه برای موازنه در مقابل امریکا در خاورمیانه گامی در جهت بازیابی جایگاه قدرت بزرگ این کشور در عرصه بین‌الملل نیز می‌باشد. تحقق این هدف ضمن محدود کردن سیاست تهاجمی امریکا در مقابل روسیه، فضای بازی مسکو در خاورمیانه و سایر مناطق را افزایش خواهد داد. اقدام نظامی در سوریه، مخالفت با فشار بر ایران، تلاش برای تضعیف رابطه امریکا با متحدان منطقه‌ای آن از جمله ترکیه، کمک تسلیحاتی به برخی کشورهای منطقه از جمله ایران، عراق، مصر، ترکیه و ...، تلاش برای ایجاد محوری از کشورهای هم‌منافع در منطقه (ایران، سوریه، عراق، ترکیه و ...)، دیپلماسی نسبتاً فعال در بحران‌های منطقه از جمله لیبی، تلاش برای تقویت روابط با متحدان عرب امریکا از جمله عربستان، امارات، قطر و مصر و تلاش برای نفوذگذاری سیاسی در منطقه از طریق گفتمان دولت/منفعت‌محور در برابر گفتمان ارزش‌محور/تحمیل‌گرانه امریکا از جمله اقدامات مسکو برای موازنه‌سازی در برابر امریکا در خاورمیانه هستند. مسکو از این طریق تلاش دارد کشورهای منطقه را متقاعد کند که می‌توانند روی روسیه به‌عنوان یک وزنه تعادل موثر در برابر امریکا حساب کنند.

اما همچنانکه اشاره شد، با تحول در روابط بین‌الملل و نقش‌یابی قدرت‌های منطقه‌ای موازنه بین آنها از یک‌سو و موازنه میان آنها با قدرت‌های

بزرگ ازسوی دیگر نیز اهمیتی بیش از گذشته یافته است. طی چند دهه اخیر، امریکا بر ایجاد موازنه مثبت منطقه‌ای در خاورمیانه به نفع خود و متحدان خود و به ضرر سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران تأکید داشته است. ناگفته پیداست که این سیاست منافع ایران را تأمین نمی‌کند، آن را در موقعیت ضعف قرار می‌دهد، تهدیدها و فشار زیادی به آن وارد می‌آورد و محدودیت‌هایی برای آن ایجاد می‌کند. راهبرد «فشار حداکثری» سیاستی در همین راستا و برای تغییر نظام یا رفتار ایران برای منطبق کردن تهران با نظم و موازنه مطلوب امریکا است. تهران نه تنها این راهبرد را نمی‌پذیرد، بلکه در مقابل، با راهبرد «مقاومت حداکثری» در پی متعادل کردن موازنه است.

در باب موازنه گسترده منطقه‌ای نیز اختلافاتی میان ایران و روسیه با امریکا وجود دارد. روسیه دارای منافع متنوع و متضاد در خاورمیانه میان بازیگران مختلف چه مخالفان و چه موافقان امریکا است که به آن امکان کاربست الگوی مشابه با واشنگتن را نمی‌دهد. بدیهی است که حفظ منافع بین دوگانه‌های ناهم‌جوری چون ایران-اسرائیل، ایران-اعراب، اعراب-اسرائیل، اسرائیل-سوریه، ترکیه-سوریه، اعراب-سوریه، حزب ا... و حماس-اسرائیل، و بین موضوعات متناقضی چون ملاحظات سخت ژئوپولیتیک و رابطه با سوریه و ایران از یک سو و منافع اقتصادی-سیاسی ناشی از تعامل با اعراب ازسوی دیگر، برای مسکو آسان نیست. راهکار مسکو برای حل این مشکل اتخاذ سیاست چندبرداری و موازنه گسترده میان قدرت‌های منطقه‌ای است (Perthes 2018: 102). براین اساس، روسیه ضمن تفکیک موضوعی مسائل، سطحی از روابط را با «همه طرف‌ها» برقرار کرده و با نوسان میان آنها از یک سو جایگاه سیاسی و امکان‌پذیری اهداف و از دیگر سو، توان چانه‌زنی خود در برابر امریکا را ارتقاء می‌دهد.

با توجه به اهمیت این الگو، روسیه از قرار گرفتن در یک طرف علیه طرف دیگر احتراز دارد. این رویکرد با ایجاد بستر ایفای نقش میانجی بی طرف و موازنه‌گر فضای بیشتری را برای نفوذگذاری روسیه فراهم می‌کند. مخالفت

با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، تأکید بر حفظ برجام، مخالفت با رقابت تنش‌زای میان قدرت‌های منطقه‌ای اعم از ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل، تلاش برای ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای میان ایران و ترکیه، تلاش برای کاهش تنش منطقه‌ای میان ایران و اسرائیل، تلاش برای ایجاد مصالحه میان اعراب و اسرائیل، مخالفت با ادامه جنگ در یمن، مداخله در جنگ لیبی و ... از مساعی روسیه برای کمک به موازنه گسترده منطقه‌ای هستند. ایران با کلیت این رویکرد مشکلی ندارد و برقراری چنین موازنه‌ای منافع تهران را به طور نسبی نیز تأمین خواهد کرد. هر دو کشور با وقوف به پویایی فزاینده تحولات در خاورمیانه و امکان سریع تبدیل بحران‌های محلی و ملی به منطقه‌ای و سپس بین‌المللی، موازنه گسترده منطقه‌ای را عنصری مهم از امنیت و ثبات راهبردی در منطقه می‌دانند.

فرصت تعامل ایران و روسیه در مفاهیم نظم، ثبات و موازنه

همچنانکه اشاره شد، ثبات و موازنه از اولویت‌های مهم سیاست خارجی ایران و روسیه است و هر دو کشور در خصوص به مخاطره افتادن آن از افغانستان تا آسیای مرکزی، حوزه خزر، قفقاز جنوبی و خاورمیانه نگرانی‌های مشترکی دارند. این نگرانی با تشدید تنش در خاورمیانه و اوکراین که به اعتقاد تهران و مسکو با دخالت مستقیم و غیرمستقیم امریکا بروز یافته‌اند، بیشتر شد. به‌رغم برخی اختلاف‌ها، ارزیابی کلان تهران و مسکو در مورد تحولات کلان خاورمیانه و عاملیت امریکا در بسیاری از بی‌ثباتی‌ها با هم انطباق دارد. دو کشور در بسیاری از مقاطع دوره پسا شوروی فاقد یک الگوی باثبات برای همکاری برای موازنه و ثبات‌سازی بوده‌اند، اما چالش سیستمی در خاورمیانه و درک رابطه معنادار بحران‌های اوکراین و سوریه که حلقه واصل آنها توسعه‌طلبی بی‌ثبات‌ساز امریکا است، سبب شکل‌گیری تعامل نزدیکتری میان تهران و مسکو به‌ویژه در سوریه شده است. در این راستا، ایران با مسکو موافق بوده که نباید سناریوی عراق و لیبی در سوریه تکرار شود (Путин сравнил ситуацию ... 2017).

از این منظر، همکاری دو کشور در سوریه واکنشی به فشارهای سیستمی در خاورمیانه بر منافع و امنیت آنها بود. هرچند ایران و روسیه حاضر به مصالحه به شرط ایجاد موازنه متعادل تر هستند، اما تأکید امریکا بر تحمیل زورمدارانه ملاحظات خود که در دوره ترامپ در قالب «فشار حداکثری» به ایران و راهبرد مهار روسیه دنبال می شود، چنین مصالحه‌ای را مشکل می کند. در این شرایط، دو کشور دریافته اند که در بازی صفر ژئوپولیتیکی جاری، «مقاومت فعال» تنها راه کار ایجاد موازنه متعادل تر است. براین اساس، تأکید ایران بر تقویت «محور مقاومت» در خاورمیانه نه امری ضرورتاً ایدئولوژیکی، بلکه تلاشی ژئوپولیتیکی برای ایجاد موازنه مثبت و ثبات در منطقه است.

این رویکرد فعال با واکنش منفی امریکا و فشار بیشتر آن به تهران مواجه شده و درعین حال، ایران را به روابط نزدیک تر با روسیه به عنوان نیروی موازنه گر سوق داده است. در مقابل، روسیه همکاری با ایران به عنوان کشوری مهم در نقشه ژئوپولیتیکی و امنیتی خاورمیانه و اوراسیای مرکزی را مفید تشخیص داده است. به رغم برخی اختلافات، رویکرد عملگرا به دو کشور اجازه تعامل تاکتیکی می دهد. زمینه های مشترک ایران و روسیه برای تعامل در زمینه موازنه و ثبات منطقه ای را می توان در موارد زیر خلاصه کرد؛

- مخالفت با یکجانبه گرایی امریکا و تأکید بر تکثر سیستمی
- مزیت های مستقیم و غیرمستقیم رویکرد ضد هژمونی دو طرف برای یکدیگر
- ظرفیت های هم افزای دو طرف در سیستم امنیتی-ژئوپولیتیکی خاورمیانه و اوراسیای مرکزی برای موازنه و ثبات سازی
- نیاز متقابل برای امنیت و ثبات سازی در مناطق مشترک (آسیای مرکزی، افغانستان، حوزه خزر و قفقاز جنوبی)
- تأکید مشترک بر حفظ ثبات منطقه ای و تعهد طرفین به رعایت حسن همجواری.

تهران و مسکو در مرحله جدید بازتوزیع قدرت در خاورمیانه به عدم کفایت

داشته‌های منفردانه خود برای ایجاد موازنه مثبت و ثبات آگاه هستند و تعامل را راه‌کار موثرتری برای گذار کم‌هزینه‌تر به نظم جدید و ایجاد ثبات پایدار از طریق موازنه می‌دانند. این تعامل به دلایل عینی زیر ضروری است؛

- ممانعت از استمرار نظم نامتوازن فعلی که بازتولیدکننده بی‌ثباتی در منطقه است

- مقابله با توسعه‌طلبی نظامی-تهاجمی امریکا به‌عنوان تهدیدی امنیتی-سیستمی

- ممانعت از نفوذگذاری بی‌ثبات‌کننده متحدان منطقه‌ای امریکا در خاورمیانه و اوراسیای مرکزی

- تأمین ثبات پایدار از طریق موازنه موثر در مناطق مشترک (خاورمیانه، قفقاز جنوبی، آسیای مرکزی و خزر) (نوری ۱۳۹۴: ۳۹).

ایران و روسیه به شکلی غیررسمی از ظرفیت‌های یکدیگر جهت تأمین اهداف بالاگفته استفاده می‌کرده‌اند، اما بحران سوریه و حس تهدید فزاینده در خاورمیانه زمینه تعامل رسمی‌تر میان آنها را فراهم کرده است. در این زمینه می‌توان به توافقات امنیتی، نظامی و تسلیحاتی مختلف میان دو کشور در سال‌های اخیر اشاره کرد (*Межгосударственные отношения ...*).

قابل انکار نیست که روسیه بدون ایران و ایران بدون روسیه قادر به پیشبرد اهداف خود در سوریه نبوده و ادامه تعامل آنها در شرایط پرتغییر منطقه انتخابی منطقی است. همکاری نزدیک به‌ویژه به دلیل تأکید و اشنگتن بر رویکرد تهاجمی جهت تحقق اهداف خود اهمیت مضاعف دارد و از نظر تهران و مسکو حتی با تغییر ساکن‌دار کاخ سفید نیز تغییر عمده‌ای در این رویکرد ایجاد نخواهد شد. در این بین، پیوستگی موازنه و ثبات و عدم موازنه و بی‌ثباتی در خاورمیانه و مناطق مشترک میان ایران و روسیه، دو کشور را به همکاری جدی‌تر برای موازنه گسترده منطقه‌ای ترغیب می‌کند.

جمع‌بندی

نظم هژمونیکی، ثبات و موازنه در خاورمیانه به تبع تغییرات سیاسی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی سریع منطقه‌ای و بین‌المللی سال‌های اخیر به نحو ملموسی تغییر یافته‌اند. موقعیت برتر امریکا تضعیف شده و ایران و روسیه خود را در مقطعی مهم از بازتعریف این مفاهیم دیده و بر بوده‌اند تا با همکاری تهدیدها را به فرصت تبدیل کرده و سهم خود از ترتیبات آتی منطقه را افزایش دهند. آنها با استفاده از ضعف امریکا و آشفتگی منطقه توانسته‌اند نقش خود را از یک بازیگر حاشیه‌ای به بازیگری فعال و روندساز ارتقاء بخشند. دو کشور به‌ویژه پس از همکاری در سوریه خود را کارگزاران موثری تعریف کرده‌اند که توان تأثیرگذاری بر ثبات راهبردی در منطقه از طریق موازنه را دارند. سیاست آنها در این زمینه در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی متمرکز بر موازنه در برابر امریکا و متحدان آن بوده است. تهران و مسکو با رویکرد واقع‌گرا به تحولات منطقه و به اختلافات خود از جمله در مورد الگوهای ارتباطی در خاورمیانه و نوع رابطه با امریکا، سیاست خود در زمینه ثبات و موازنه را در دو سطح بازگفته بر اساس همکاری و ائتلاف تاکتیکی تنظیم کرده‌اند. دو کشور در هر دو سطح امکان همکاری و ائتلاف با یکدیگر را دارند، اما همکاری را ترجیح داده‌اند. این همکاری در معادلات ثبات و موازنه در منطقه و بر منافع دو کشور در منطقه تأثیر مثبت داشته است.

درعین حال، سیاست روسیه در این زمینه بر رفتار و منافع ایران نیز تأثیر دوگانه داشته است. تلاش مسکو برای موازنه کلان در برابر امریکا می‌تواند در تثبیت ثبات در منطقه موثر بوده و منافع ایران را نیز تأمین کند. اما اگر هدف آن توافق با امریکا برای مدیریت منطقه در قالب «سیاست قدرت‌های بزرگ» باشد، نمی‌تواند منتج به ثبات راهبردی در منطقه شود و به ضرر ایران است. سیاست روسیه برای برقراری موازنه

گسترده منطقه‌ای در صورتی که در مفهوم عام موازنه بین قدرت‌های خاورمیانه‌ای باشد و سوق به امنیت و ثبات منطقه داشته باشد، در راستای منافع ایران است. اما اگر مداخله‌گری خارجی برای مدیریت امور و تعیین محدوده بازی برای ایران باشد، به ثبات راهبردی در منطقه منجر نشده و ناقض منافع ایران خواهد بود. ایران در حال حاضر مزیت‌های همکاری را به مضار آن ترجیح داده و تلاش کرده از فرصت حضور روسیه در منطقه به نفع خود استفاده و مسکو را به ابعاد مثبت همکاری سوق دهد. در مقابل، مسکو نیز نشان داده که منافع ایران در منطقه را به طور نسبی به رسمیت می‌شناسد و مایل به همکاری با تهران در تأمین ثبات و موازنه در منطقه در هر دو سطح است. در عین حال، احتیاط دو کشور در خصوص دامنه و عمق همکاری‌ها نشان‌دهنده غیرراهبردی بودن این تعامل است.

منابع

الف) فارسی

افضلی، رسول و دیگران (۱۳۹۶) نقدی بر کتاب «هژمونی: شکل تازه‌ای از قدرت جهانی». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. ۸ (۵۱): ۴۹-۶۹.

نوری، علیرضا (اسفند ۱۳۹۴) «بررسی امکان همکاری استراتژیک میان ایران و روسیه». در مجموعه مقالات «چشم‌انداز روابط ایران و روسیه». زیر نظر؛ حسین عسگریان. انتشارات موسسه مطالعات ابرار معاصر تهران. ص ص ۳۳-۶۰.

ب) انگلیسی

Acton, James M. (2013) «Reclaiming Strategic Stability» in Strategic Stability – Contending Interpretations by Elbridge A. Colby and Michael S. Gerson. U.S. Army War College Press. 117-146.

Albaret, Mélanie et al. (2014) «A Twenty-First Century Concert of Powers; Promoting Great Power Multilateralism for the Post-Transatlantic Era». A Part of the Project «The PostTransatlantic Age: A Twenty-First Century Concert of Powers». Peace Research Institute Frankfurt (PRIF).

Droz-Vincent, Philippe (2020) The Renewed 'Struggle for Syria': From the War 'in' Syria to the War 'over' Syria. The International Spectator. 55(2): 1-17.

Foerster, Schuyler (August 2018) «Structural Change in Europe: Implications for Strategic Stability». The USAF Institute for National Security Studies (INSS). INSS Strategic Paper.

Garcia, Zenel (2017) Strategic stability in the twenty-first century: The challenge of the second nuclear age and the logic of stability interdependence. Comparative Strategy. 36(4): 354-365.

Gause, F. Gregory (2019) "Hegemony" Compared: Great Britain and the United States in the Middle East, *Security Studies*, 28:3, 565-587.

Gause, F. Gregory (2019) Should We Stay or Should We Go? The United States and the Middle East. *Survival*. 61(5): 7-24.

Jones, Bruce (January 2019) «The New Geopolitics of the Middle East: America's Role in a Changing Region». Brookings Interview. The Brookings Institution.

Khan, Akbar, & Zhaoying, Han (2020) Conflict escalation in the Middle East revisited: thinking through interstate rivalries and state-sponsored terrorism. *Israel Affairs*. 26(2): 242-256.

Kirasirova, Masha (2018) «Russia's Foreign Policy in the Middle East». *Mediterranean Politics*. 25(2): 263-271.

Mundy, Jacob (2019) «The Middle East is Violence: On the Limits of Comparative Approaches to the Study of Armed Conflict». *Civil Wars*. 21:(4): 539-568.

Nexon, Daniel H. and Neumann, Iver B. (2018) Hegemonic-order theory: A field-theoretic account. *European Journal of International Relations*. 24(3): 662-686.

Noori, Alireza (Dec 26, 2019) Tehran convenes allies against threats that include US. *Al-Monitor*. available at: <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2019/12/iran-tehran-allies-threats-security-conference-afghanistan.html>

Perthes, Volker (2018) «Conflict and Realignment in the Middle East». *Survival*, 60(3), 95-104.

Platte, James E. & Robinson, Todd (June 2018) «Views of Strategic Stability and of Deterrence in the Asia Pacific». USAF Center for Strategic Deterrence Studies. Research Paper.

Roberts, Brad (2017) Strategic Stability Under Obama and Trump. Survival 59(4): 47-74.

Sheehan, Michael (2004) The Balance of Power: History and Theory. Routledge.

Toft, Peter (2005) John J. Mearsheimer: an offensive realist between-geopolitics and power. Journal of International Relations and Development. 8(4): 381-408.

Trenin, Dmitri (22 February, 2017) New Triangular Diplomacy Emerges Amid Changing Global Political Landscape. The Global Times. available at: <http://www.globaltimes.cn/content/1034314.shtml>

Viktorov, Anatoly (2019) Russia and the Modern Middle East. Israel Journal of Foreign Affairs. 13(1): 63-66.

Walton, C. Dale & Gray, Colin S. (2013) «The Geopolitics of Strategic Stability: Looking Beyond Cold Warriors and Nuclear Weapons» in Strategic Stability – Contending Interpretations by Elbridge A. Colby and Michael S. Gerson. U.S. Army War College Press. 85-116.

Wojczewski, Thorsten (2018) Global power shifts and world order: the contestation of 'western' discursive hegemony. Cambridge Review of International Affairs. 31(1): 33-52.

Wolf, Albert B. (2020) Strategies of retrenchment: rethinking America's commitments to the Middle East. Comparative Strategy. 39(1). 94-100.

Wu, Zhengyu (2017) Classical geopolitics, realism and the balance of power theory. Journal of Strategic Studies. 41(6): 786-823.

Межгосударственные отношения России и Ирана (Октябрь 1, 2019). *РИА Новости*. available at: <https://ria>.

(روابط دولتی ایران و روسیه) [ru/20191001/1559288476.html](https://ria.ru/20191001/1559288476.html)

МИД представил концепцию коллективной безопасности в Персидском заливе (Июль 23, 2019). РИА Новости. available
(پیشنهاد مفهوم امنیت جمعی) at: <https://ria.ru/20190723/1556815625.html>

در خلیج فارس از سوی وزارت خارجه روسیه)

МИД РФ: США убили Сулеймани умышленно, чтобы дестабилизировать регион (Январь 17, 2020). ТАСС. available
(وزارت خارجه روسیه: امریکا برای بی‌ثبات

کردن منطقه سلیمانی را عمدتاً ترور کرد)

Путин сравнил ситуацию в Сирии с операцией США в Ираке (Аврия 11, 2017). РИА Новости. HTML: [https://ria.ru/](https://ria.ru/syria/20170411/1492003250.html)
(پوتین وضعیت سوریه را با عملیات

امریکا در عراق مقایسه کرد)